

تا عمل بر حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده باشم لاجرم چون گشتی
 آنحضرت چنین گفته اند من چند قلم یاوی بودم چند کلام
 از مشاهد کردم قولاً و فعلاً پس سبب باید کرد تا هر حدیثی
 که بتو رسد بر آن عمل کنی همیشه و اگر نتوانی باری چنان کنی
 که در همه عمر یکبار بر آن عمل کنی که البته ثمرات آن در دین
 بیایی **چنانچه آورده اند** که یکی از پادشاهان شبی
 در خانه خود بود و مدتی در همسایه خانه پادشاه بود
 و جمعی طالب علمان در آنجا بحث علمی میکردند و پادشاه
 آواز ایشان می شنود که مسئله چند در باب مستراح فتن
 میگفتند پس پادشاه زمانی باستماع ایشان مشغول شد
 پس این یک ادب پیاوخت که باید دست کردن مشغول شود
 باید که پنی خود بکیرند پس پادشاه همیشه باین حدیث عمل
 میکرد **گویند** که سی امیران امر آن خودش هم سوگند
 شدند که قصد پادشاه کنند و او را بکشند و شخصی
 بجای وی بنشانند تا روزی این پادشاه غم شکار کرد

این امیران

این امیران انتظار فرصتی میکردند تا که پادشاه از میان
 لشکریان بدست و بقضا حاجت مشغول شد و این است
 بجای آورد که از آن طالب علمان شنید بود پس دست برد
 و پنی خود گرفت پس آن امیران کمندهای بر دست خود
 کرده بودند بپنداختند چون پادشاه پنی خود گرفته بود
 دست برافشانند و آن کمندها از سر خود بدانداختند
 بسلامت برخواست و سوار شد و شمشیر برکشید و در میان
 لشکریان رفت و گفت سبب چه بود و من با شما چه کرده بودم
 که چنین قصدی کردید پس ایشان را هیچ چاره نماند الا قتل پس فرمود
 تا آن امیر را همه بکشند و پادشاه بسلامت ماند و باز بشهر
 خود رفت و گفت بیکه آن طالب علمان الله تعالی از دست این ظالمان
 خلاصی داد و ایشان را طلبید و بسی حرمه و عتبه کرد و از برای ایشان
 چیزی زیاده کرد و ایشان بحضور دل مشغول در علم شدند
 پس بدان ای عزیز من و با خود فکری بکن که یک مسئله که من قصد
 و نه بعزیه بود پادشاهای جهان از برای چنین پرهانیند